

با توجه به بحث‌های اخیر درباره مهاجرین افغان، افراد مختلفی از زوایه نگاه‌های مختلفی این پدیده را بررسی کرده‌اند، بنظر شما مزایای حضور مهاجرین در ایران چیست؟

من فکر می‌کنم قبل از اینکه بخواهیم در مورد معایب و مزایای این قضیه صحبت کنیم، باید اول ترسیمی از واقعیت موجود داشته باشیم و اساساً از خود مقوله مهاجرت و چرایی آن شروع کنیم. در مرحله دوم بررسی شود که چه کارهایی می‌توانستیم بکنیم و نکردیم؛ یعنی ما چطور می‌توانستیم با پدیده و مقوله مهاجرت و مهاجرین افغانستانی مواجه بشویم. سوم اینکه آیا به معنای واقعی کلمه می‌شود مانع مهاجرت شد یا اینکه مهاجرینی را که سال‌ها در ایران بودند، به کشور خود برگرداند؟ این‌ها به نظر من نکات اصلی است که پیش از ورود به بحث، باید به آن پرداخت. من این‌طور تعریف می‌کنم: «چه موقعی فردی مهاجر می‌شود؟»

در زمانی فرد مهاجر می‌شود که دنبال فرصت‌های جدیدی برای زندگی است؛ حالا این فرصت جدید می‌تواند فرصت امنیت باشد. در این مواقع کسی که جان‌ش در معرض خطر و تهدید است، احساس می‌کند که به منطقه‌ای با امنیت نسبی بالاتری برود. یا فرصت رشد، زندگی و تعالی برایش وجود ندارد؛ یعنی هنجارهایی که در زندگی خود ترسیم کرده به خطر می‌افتد و دچار تهدید هویتی می‌شود. این مسأله در بخشی از مهاجرین افغانستانی وجود دارد.

نگاه من کاملاً سازه‌انگارانه است؛ یعنی می‌خواهم بگویم که ما کاری نداریم که در واقع چه اتفاقی می‌افتد؛ برداشت بخشی از جامعه مهاجر مورد بحث است. در همه مهاجرت‌ها این نکته وجود دارد که فرد احساس می‌کند -باز هم بر کلمه احساس تأکید می‌کنم- احساس می‌کند که ممکن است از بعضی فرصت‌ها محروم شود و شواهدی هم برای تأیید احساس خود پیدا می‌کند. پیدا کردن این شواهد در جامعه افغانستان کار دشواری نیست. این‌گونه خودش راقانع می‌کند که مهاجرت کند.

نکته بعدی محروم شدن از امکان پیشرفت است؛ یعنی ما در افغانستان مشاهده می‌کنیم که یکی از مسائل مهم مهاجرت آنها، طی یک سال اخیر و با برگشتن طالبان رخ داد. بخش عمده‌ای از این موج مهاجرت ثانویه، به علت مانع شدن از تحصیل دخترهاست. وقتی خانواده‌ای دختر دارد و بعد از مدت‌ها درس خواندن، تحصیل برایشان به یک ارزش تبدیل می‌شود، حالا احساس می‌کنند که این ارزش دارد تهدید می‌شود و امکان پیشرفت برای دخترشان نیست، به همین دلیل مهاجرت می‌کنند. برای همین است که عمده مهاجرت‌ها از جوامع شهری افغانستان است؛ چراکه در ساختار و نظام زندگی روستایی که اتفاق چندانی نیفتاده است، تغییر چندانی رخ نداده است. چیزی که زیور و شده، زندگی شهری مردم افغانستان است. پس تازمانی که آن علت پابرجاست و یک جمع، جریان و جماعتی احساس می‌کنند که جان، هویت و پیشرفت‌شان در خطر است، به هر قیمتی مهاجرت خواهند کرد. به واسطه مشکلاتی هم که در پنج دهه اخیر به طور مداوم وجود داشته، مهاجرت تبدیل به یک فرهنگ شده است. ملاحظه بعدی، جبر جغرافیاست. یاد می‌آید که مناظره‌ای در دولت و مجلس بود؛ یکی از نمایندگان مجلس که خانم هم بود، خیلی راحت می‌گفت: «ما مرز را می‌بندیم». با خنده گفتم: «خانم، شما تا حالا مرز دیده‌اید؛ تصورات از مرز چیست؟! می‌فهمید ۹۵۰ کیلومتر بیابان که همه منافع شبکه مافیایی قاچاق

در همه مهاجرت‌ها این نکته وجود دارد که فرد احساس می‌کند -باز هم بر کلمه احساس تأکید می‌کنم- احساس می‌کند که ممکن است از بعضی فرصت‌ها محروم شود و شواهدی هم برای تأیید احساس خود پیدا می‌کند. پیدا کردن این شواهد در جامعه افغانستان کار دشواری نیست. این‌گونه خودش راقانع می‌کند که مهاجرت کند